

# مارکسیسم و استعمارزداپی



پرونده شماره ۵۶  
تری کنتیننتال: مؤسسه پژوهش های اجتماعی  
سپتامبر ۲۰۲۲

tricontinental  
casa de las américas

مترجم فارسی: آیدین کریمی شاد  
آماده‌سازی و انتشار: خانه آمریکای لاتین  
آذرماه ۱۴۰۳

آثار هنری این پرونده متعلق است به مجموعه هنری «آمریکای ما»ی سانتاماریا هایدی در کاسا دِ لاس آمهریکاس، خانه کشورهای آمریکایی. خانه از بدو تأسیسش، با تعداد قابل توجهی از هنرمندان معاصر مشهور بین‌المللی ارتباط برقرار کرده است، هنرمندانی که هر کدام در سروشکل دادن به گرایش‌های هنرهای تجسمی در منطقه دستی داشتند. همچنین، میزبان نمایشگاه‌های موقت از جمله ژانرها، بیان‌ها و فنون مختلف هنری توسط چندین نسل از هنرمندان عمدتاً آمریکای لاتین و حوزه کارائیب بوده است. به بسیاری از این آثار که ابتدا در گالری‌های خانه به نمایش گذاشته شده بودند، از دست همین هنرمندان یادبودهایی اهدا شد که اینک خود به بخشی از مجموعه هنر هایدی سانتاماریا در خانه تبدیل شده‌اند که گواهی بر میراث هنری خاص ماست.

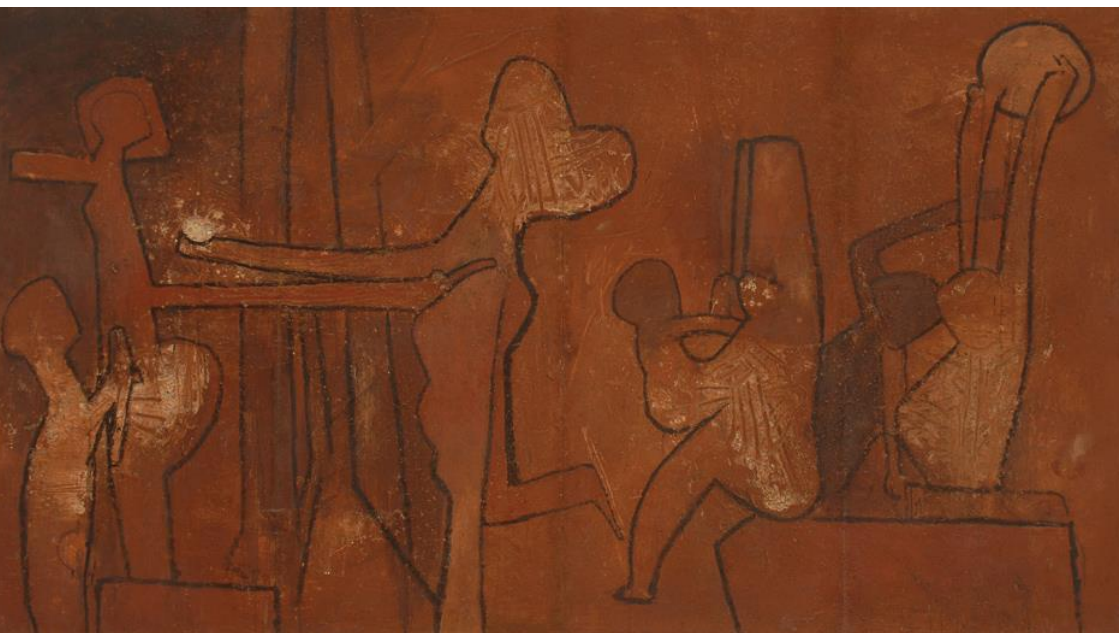
طرح جلد

ویولتا پارا (شیلی)، بدون عنوان (اثر ناتمام)، ۱۹۶۶، استکهلم.

tricontinental  
casa de las amélicas

# مارکسپسم و استعمارزدایی

پرونده شماره ۵۶ | تری کنتیننتال: مؤسسه پژوهش‌های اجتماعی  
با همکاری کاسا دِ لاس آمه‌ریکاس (هاوانا، کوبا)  
سپتامبر ۲۰۲۲



روبرتو ماتا (شیلی)، کوبا اس لا کایتال، ۱۹۶۳، آویخته شده در ورودی کاسا دِ لاس  
آمریکاس.

## پیشگفتار

سیاست فرهنگی و استعمارزدایی در طرح و برنامه سوسیالیستی کوبا  
آبل پری پتو، مدیر کاسا د لاس آمه ریکاس

انقلاب کوبا در کشوری از هر نظر تابع و مطیع ایالات متحده، رخ داد. اگرچه نیم‌نمایی از جمهوری داشتیم، اما به‌واقع از منظر سیاسی، اقتصادی، تجاری و دیپلماتیک و حتی فرهنگی، مستعمره‌ای تمام‌وکمال بودیم.

۵

سرمایه‌داری ما، دائم چشمش به شمال بود؛ رویاها، امیدها، بت‌ها و قالب‌های زندگی را از آنجا می‌گرفت. آن‌ها به این امید فرزندانشان را عازم شمال کردند تا در روحیه ستایش‌برانگیز رقابتی «یانکی‌های پیروز» مستحیل شوند و راه‌ورسم یگانه و برتر آن‌ها را در زمین دزدی و به‌زیرسلطه درآوردن «بازندگان» بیاموزند.

البته این «نائب‌بورژوازی»، آن‌طورها که روبرتو فرناندس رتامار توصیفش کرد، صرفاً مصرف‌کنندهٔ پرولع محصولات فرهنگی ایالات متحده نبود. بلکه همزمان برای اشاعهٔ «شیوهٔ زندگی امریکایی» در حوزهٔ ایرو-امریکایی به همکاری می‌پرداخت و بخشی از سود حاصل را برای خود نگه می‌داشت. کوبا به آزمایشگاهی کارآمد و در خدمت امپراتوری مبدل گشت، تا ملتِ برگزیدهٔ تعالی یابد و تسلطش هرچه بیشتر بر جهان گسترانده شود. بازیگران

زن و مرد کوبایی، محبوب‌ترین مجموعه‌های تلویزیونی آمریکایی را به اسپانیایی صدآپیشگی کردند که سپس در سرتاسر قاره انتشار یافتند. حتی در سال ۱۹۵۰ ما از اولین کشورهای منطقه بودیم که تلویزیون داشتیم که در ابتدا یک جهش رو به جلو یا به اصطلاح «مترقی» به نظر می‌آمد. اما معلوم شد مسموم بوده. برنامه‌های تلویزیونی کاملاً تبلیغاتی کوبا، در واقع یک رونوشت از شبه‌فرهنگ «ساخت آمریکا» بودند، شامل مجموعه‌های تلویزیونی، مسابقات بیسبال دسته برتر و ملی [ایالات متحده]، مسابقه‌های تلویزیونی، برنامه‌های مجری‌محور و تبلیغات مداوم. شرکتی به نام *Selections of the reader's Digest* که مجله‌ای به همین نام منتشر می‌نمود، در سال ۱۹۴۰ با تمام سموم و آلودگی‌های خود به زبان فرانسوی پا به هاوانا گذاشت. این مجله در جزیره ترجمه شد، به چاپ رسید و از اینجا به جای جای آمریکای لاتین و اسپانیا ارسال گشت. این مجله نماد و نمود بت‌سازی از راه و رسم یانکی‌ها و اهریمن‌ساختن از اتحاد جماهیر شوروی و هر اندیشه‌ای بود که قرابتی با رهایی داشت.

چهره بین‌المللی کوبا به یک «بهشت» گرمسیری، ساخته دست مافیای یانکی و همدستان کوبایی‌اش فروکاسته شد. مواد روان‌گردان، قمار و فحشا همه در خدمت گردشگری اختصاصی (VIP) شمالی‌ها قرار داشت. از یاد نبرید که طرح لاس‌وگاس برای کشور ما طراحی شده بود و به‌خاطر پیروزی انقلاب شکست خورد.

فانون از نقش غم‌انگیز «سرمایه‌داری ملی» که قبلاً و رسماً از استعمار مستقل شده بود، در مقابل بزرگان و متنفذین متروپل قدیمی، سخن

می‌گوید؛ [طبقه‌ای که] «از قضا سیاح، شیفته و شیدای شکار، قمارخانه‌ها و رسوم عجیب و غریب بود». او می‌افزاید:

اگر به دنبال شاهی هستیم تا بر نحوه دگرگونی سرمایه‌داری سابقاً مستعمراتی به سازمان‌دهنده «حزبی» دلالت نماید، کافی ست نگاهی بیندازیم به آنچه در امریکای لاتین گذشت. به قمارخانه‌های هاوانا و مکزیکوسیتی، به سواحل ریو، کوپاکابانا و آکاپولکو، به دختران جوان برزیلی و مکزیکی، به مستیسوهای سیزده‌ساله<sup>۱</sup> این‌ها همه زخم‌های حرمان بورژوازی ملی هستند.<sup>[۱]</sup>

بورژوازی ما، این «سازمان‌دهنده [گردن‌نهاد] حزب» یانکی‌ها، به هر کار ممکن دست زد تا کوبا را در دوران جمهوری نواستعماری، توسط اربابانش از نظر فرهنگی جذب و حل نماید. با این حال سه عامل این فرآیند را به تعویق انداخت: نخست، تلاش اقلیت‌های فکری که در مقابل هر تهاجمی از ارزش‌ها و یادمان‌های ملی دفاع می‌کردند، دوم اصول نهادینه‌شده خوسه مارتی و میهن‌دوستی معلمان مدارس دولتی کوبا، و سوم مقاومت نیرومند، مستیسویی، عصیانگر، و سلطه‌ناپذیر فرهنگ عامه ما که در میراث روح غنی افریقایی ریشه دارد.

فیدل در سخنرانی خود، مشهور به «تاریخ مرا تبرئه خواهد کرد»، شش معضل اصلی پیش روی کوبا را فهرست کرده و در آن میان «معضل

---

<sup>۱</sup> مستیسو به دورگه‌ای اطلاق می‌شود که از یک سو نسبش به اسپانیایی‌ها و از سوی دیگر به بومیان قاره امریکا برسد.

آموزش و پرورش» را برجسته می‌سازد و از «اصلاحات جامع آموزشی» به‌عنوان یکی از فوری‌ترین مأموریت‌های جمهوری آزادشده آینده یاد می‌کند.<sup>[۲]</sup> به این ترتیب، انقلاب آموزشی و فرهنگی عملاً از یکم ژانویه ۱۹۵۹ آغاز شد و در بیست و نهم همان ماه با فراخوان فیدل، نخستین گروه، متشکل از سیصد معلم و صد پزشک و دیگر حرف به سی‌پرا مائسترا رفتند تا آموزش و بهداشت را به دورافتاده‌ترین نقاط برسانند. همان روزها بود که کامیلو و چه [گوارا]، نهضت ریشه‌کنی بی‌سواد را در میان سربازان ارتش شورشی انقلابی آغاز کردند، سربازانی که هشتاد درصد آن‌ها بی‌سواد بودند.

در چهاردهم سپتامبر، اردوگاه نظامی سابق کلمبیایی‌ها برای ساخت مجموعه آموزشی بزرگ، به وزارت آموزش و پرورش تحویل داده شد. تحقق وعده تبدیل پادگان‌ها به مدارس شروع شده بود و ۶۹ دژ و پایگاه نظامی به مرکز آموزشی تبدیل گشتند. در ۱۸ سپتامبر قانون ۵۶۱ به تصویب رسید که به‌موجب آن، ده‌ها هزار کلاس درس ساخته شد و چهارهزار معلم اعتبار رسمی یافتند. همان سال نهادهای فرهنگی مهمی به وجود آمدند: نهاد هنر و صنعت سینمایی کوبا (ICAIC)، خانه ملی نشر، کاسا د لاس آمهریکاس و تئاتر ملی کوبا، که به‌گونه‌ای بی‌سابقه با نگاهی بسیار غیرمتعصبانه و ضدنژادپرستانه به فرهنگ عامه می‌پرداختند. همه این نهادهای انقلابی جوان، سمت‌گیری به‌سوی فهمی استعمارزدایانه از کوبا و جهان داشتند.

اما سال ۱۹۶۱ سالی کلیدی بود که انقلاب آموزشی و فرهنگی عمیقی در کوبا آغاز گشت. در این سال آیزنهاور روابط دیپلماتیک خود را با کشور ما قطع کرد. سالی بود که وزیر امور خارجه ما، رائل روال، «سیاست‌های ایدایی، انتقام‌جویانه، خصمانه، تجاوزکارانه، و براندازانه، به انزوای بردن و حمله



قریب الوقوع ایالات متحده به دولت و مردم کوبا» را در سازمان ملل متحد محکوم نمود.<sup>[۳]</sup> سال تهاجم در خلیج خوک‌ها و مبارزه بی‌امان با گروه‌های مسلح که سیا تأمین مالی‌شان می‌کرد. سالی که کندی در رأس دولت ایالات متحده، با تشدید حملات خود، می‌خواست نفس اقتصاد کوبا را ببرد و از «امریکای ما» و جهان غرب جدا و منزوی‌اش نماید.<sup>[۴]</sup> سال ۱۹۶۱ سالی بود که فیدل خط‌مشی و تشخیص سوسیالیستی انقلاب را علنی کرد؛ آن هم در شانزدهم آوریل، در آستانه حمله به خلیج خوک‌ها که همان‌گونه که روآ افشا نمود قرار بود فردایش اتفاق بیفتد. زیر سایه سنگین حال‌وهوای جنگ سرد و جنگ‌های صلیبی مک‌کارتی علیه شوروی و کمونیسم در جزیره، با تکیه به همین شواهد می‌توان گفت سیر روند انقلابی نوپا با سرعتی خارق‌العاده، هیمنه فرهنگی ضدامپریالیستی را می‌شکست، استقلال و حاکمیت ملی و عدالت اجتماعی را شکل می‌داد، و برای ساختن کشوری کاملاً متفاوت، تلاش و مجاهدت می‌کرد. این سال، سال حماسه نهضت سوادآموزی هم بود و مدرسه ملی تربیت مدرس هنر نیز در همین سال تأسیس شد. سال تولد اتحادیه ملی نویسندگان و هنرمندان کوبا (UNEAC) و نهاد ملی قوم‌شناسی و فرهنگ‌های محلی؛ سالی که فیدل در دیدار با اندیشمندان، در سخنرانی خود به نام «کلامی با اندیشمندان»، بنیاد سیاست‌های فرهنگی ما را ترسیم نمود.<sup>[۵]</sup>

حدود چهار دهه بعد، در سال ۱۹۹۹ در ونزوئلا، فیدل خلاصه افکار خود را درباره امور فرهنگی و آموزشی در هر فرآیند انقلابی حقیقی، به این شکل خلاصه کرد: «انقلاب تنها می‌تواند زاینده فرهنگ و اندیشه‌ها باشد».<sup>[۶]</sup> انقلاب هر قدر هم تغییرات بزرگ پدید آورد و حتی [مالکیت] زمین‌های بزرگ‌زمین‌داران را ملغی سازد و زمین‌ها را به دهقانان بدهد، حتی اگر برای

آنان که در محله‌های ناسالم زنده مانده‌اند، خانه بسازد، حتی اگر خدمات بهداشت و سلامت را در اختیار همگان قرار دهد، حتی اگر تمام منابع کشور را ملی نماید و به دفاع از استقلالش برخیزد، مادامی که به فرهنگ و آموزش نقشی تعیین‌کننده نداده باشد، هرگز کامل نشده و دوام نخواهد داشت. تغییر شرایط مادی زندگی انسان‌ها الزامی است اما همزمان تغییر انسان‌ها، آگاهی، الگوواره‌ها، و ارزش‌هایشان نیز الزامی است.

برخلاف خطای شایع رهبران چپ در تاریخ، برای فیدل، فرهنگ هرگز یک ابزار تبلیغاتی یا زینتی به حساب نمی‌آمد. او فرهنگ را نیروی دگرگون‌کننده‌ای با دامنه اثر استثنایی می‌دید که با اخلاق و رفتار ارتباطی درهم‌تنیده دارد و می‌تواند در «بهبود انسان» چنان که مارتی ایمان بسته بود، نقشی پررنگ و اساسی ایفا نماید. اما برای فیدل، فرهنگ بیش از هر چیزی در حکم تنها راه قابل تصور برای دستیابی به رهایی کامل مردم بود؛ در واقع فرهنگ همان چیزی است که مردم را قادر می‌کند تا از آزادی، حافظه و ریشه‌هایشان دفاع و پاسداری کنند و موانعی را که شبکه‌های وسیع دستکاری افکار و اعمال نفوذ، هر روز جلوی قدم‌هایشان قرار می‌دهند، از سر راه بردارند. شهروند آزاد و آموزش‌یافته در مرکز ثقل آرمان‌شهر مارتی و فیدل قرار دارد و باید خود را برای فهم کامل شرایط و محیط ملی و بین‌المللی مهیا کند و آمادهٔ جهیدن از تله‌های دم‌ودستگاه سلطهٔ فرهنگی باشد.

سال ۱۹۹۸، در ششمین کنگرهٔ اتحادیهٔ ملی نویسندگان و هنرمندان کوبا، فیدل بر موضوعات «مرتبط با جهانی‌شدن و فرهنگ» متمرکز شد. او گفت که این به اصطلاح «جهانی‌شدنِ نولیبرالی»، «بزرگ‌ترین تهدید برای فرهنگ

است؛ نه فقط فرهنگ ما، بلکه جهان». او شرح می‌دهد که ما باید از سنت‌ها، میراث و آفرینش‌های [فرهنگی] خودمان در مقابل «قدرتمندترین ابزار تسلط و سیطرهٔ امپریالیسم» صیانت و دفاع کنیم و نتیجه می‌گیرد «اینجا همه چیز در خطر است: هویت ملی، میهن، عدالت اجتماعی، انقلاب، همه چیز در خطر است. این‌ها میدان‌هایی هستند که همین حالا باید در تمامشان به نبرد برخیزیم.»<sup>[۷]</sup> بدیهی است که این «نبردی» است علیه استعمار، علیه آنچه فری پتو، «استعمار جهانی» می‌نامیدش، علیه موجی که می‌تواند هویت‌مان و خود انقلاب را از جا بکند.

فیدل تا همان موقع متقاعد شده بود در فرهنگ و در آموزش، هم پیشروی هست و هم عقب‌نشینی. هیچ فتحی، فتح‌الفتوح نیست. همین است که در سخنرانی کوبندهٔ خود در دانشگاه هاوانا در ۱۷ نوامبر ۲۰۰۵، به موضوع فرهنگ بازمی‌گردد.<sup>[۸]</sup> آنجا انذار می‌دهد، دم‌دستگاه رسانه‌ای همراه با باران بی‌وقفهٔ تبلیغات تجاری آمده‌اند تا [در ما] «پاسخ شرطی» القا کنند. او گفت: «یک دروغ، خزانهٔ دانش یک نفر را تحت تأثیر قرار می‌دهد» اما «شرطی‌شدنِ پاسخ‌ها، در توان تفکر اثر می‌گذارد».<sup>[۹]</sup> فیدل در ادامه می‌گوید: به این ترتیب اگر امپراتور بگوید «کوبا بد است»، آن وقت «همهٔ مردمان استثمارشدهٔ عالم، همهٔ بی‌سوادان، همهٔ کسانی که از آموزش و از خدمات بهداشتی محروم بوده‌اند، همهٔ آن‌هایی که هیچ ضمانت و امنیتی برای شغل یا هیچ چیزشان ندارند» تکرار خواهند کرد «انقلاب کوبا بد است».<sup>[۱۰]</sup> این‌گونه، از همنشینی منحوس جهل و دستکاری آرا و افکار، مخلوقی رقت‌آور پدید می‌آید: فقیرِ دست‌راستی، فردی ناشاد که افکار و نظرات خود، رأی خود و پشتیبانی خود را، تقدیم استثمارگرانش می‌کند.

فیدل تکرار می‌کند «بدون فرهنگ، هیچ شکلی از آزادی ممکن نیست».<sup>[۱۸]</sup> بنا بر نظر او، ما انقلابیون، موظفیم مطالعه کنیم، خود را آگاهی بخشیم و تفکر نقادانه خود را روزبه‌روز پرورش دهیم. در جهانی که بردگی اذهان و وجدان‌ها حکمفرماست، این آموزش فرهنگی در کنار ارزش‌های اخلاقی ضروری، به ما این توان را می‌دهد تا خود را رهایی قطعی ببخشیم. فراخوان او برای «رهایی خودمان به دست و با تلاش خودمان» همان معنا را می‌دهد که بگوییم ما باید با تلاش خودمان، از خودمان استعمارزدایی کنیم.<sup>[۱۹]</sup> و صدا البته که فرهنگ ابزار اصلی این خودآموزی و آزادی‌بخشی فردی در این فرآیند استعمارزدایی است.

ما اینک در کوبا بیش از هر زمانی در تاریخ انقلابی‌مان در معرض آلودگی به نمادها و بت‌واره‌های «استعمار جهانی» قرار داریم. ما باید با تمایلاتی که این فرآیندها را دست‌کم می‌گیرند مقابله نماییم و دو جهت اصلی را پی بگیریم: [نخست این‌که] به شکل عمده، گزینه‌های فرهنگی واقعی و همچنین نگاه انتقادی به محصولات صنعت سرگرمی مسلط و غالب را ترویج کنیم. [دوم،] ضرورت دارد تا میان نهادها و سازمان‌ها، سخندانان، معلمان، مریبان، اندیشمندان، هنرمندان و هر کنشگری که مستقیم یا غیرمستقیم در آموزش فرهنگی مردم‌مان نقش ایفا می‌کند، هماهنگی مؤثر تقویت گردد و لازم است همه نیروهای انقلابی عرصه فرهنگ در کنار هم و هماهنگ‌تر فعالیت نمایند.

### یادداشت‌ها

<sup>1</sup> Frantz Fanon, *The Wretched of the Earth* (New York: Grove Press, 2004), 101.

<sup>2</sup> Fidel Castro, *La historia me absolverá* [History Will Absolve Me] (Havana: Editorial de Ciencias Sociales, 2007).

<sup>3</sup> Raúl Roa, 'Fundamentos, cargos y pruebas de la denuncia de Cuba', In *Raúl Roa: Canciller de la dignidad* (La Habana: Ediciones Políticas, 1986 [1961]).

<sup>4</sup> Translator's note: *Nuestra América* is a concept stemming from Cuban national hero Jose Martí's 1891 essay on Latin American nationalism calling for unity among nations to foment a Pan-Latin American identity opposed to the cultural values of Europe and the United States.

<sup>5</sup> Fidel Castro, 'Word to the Intellectuals', Speech at the conclusion of meetings with Cuban intellectuals held at the National Library on 16, 23, and 30 June 1961, <http://www.fidelcastro.cu/es/audio/palabras-los-intelectuales>.

<sup>6</sup> Fidel Castro, *A Revolution Can Only Be the Child of Culture and Ideas* (Havana: Editora Política, 1999), <http://www.fidelcastro.cu/en/libros/revolution-can-only-be-child-culture-and-ideas>.

<sup>7</sup> Abel Prieto, 'Sin cultura no hay libertad posible'. Notas sobre las ideas de Fidel en torno a la cultura' ['Without Culture There Is No Possible Freedom': Notes on Fidel's Ideas About Culture], *La Ventana*, 12 August 2021, <http://laventana.casa.cult.cu/index.php/2022/08/12/sin-cultura-no-hay-libertad-posible-notas-sobre-las-ideas-de-fidel-en-torno-a-la-cultura/>.

<sup>8</sup> Fidel Castro, Speech delivered at the Commemoration of the 60<sup>th</sup> Anniversary of his admission to University of Havana, Aula Magna, University of Havana, 17 November 2005, <http://www.fidelcastro.cu/en/discursos/speech-delivered-commemoration-60th-anniversary-his-admission-university-havana-aula-magna>.

۱۳

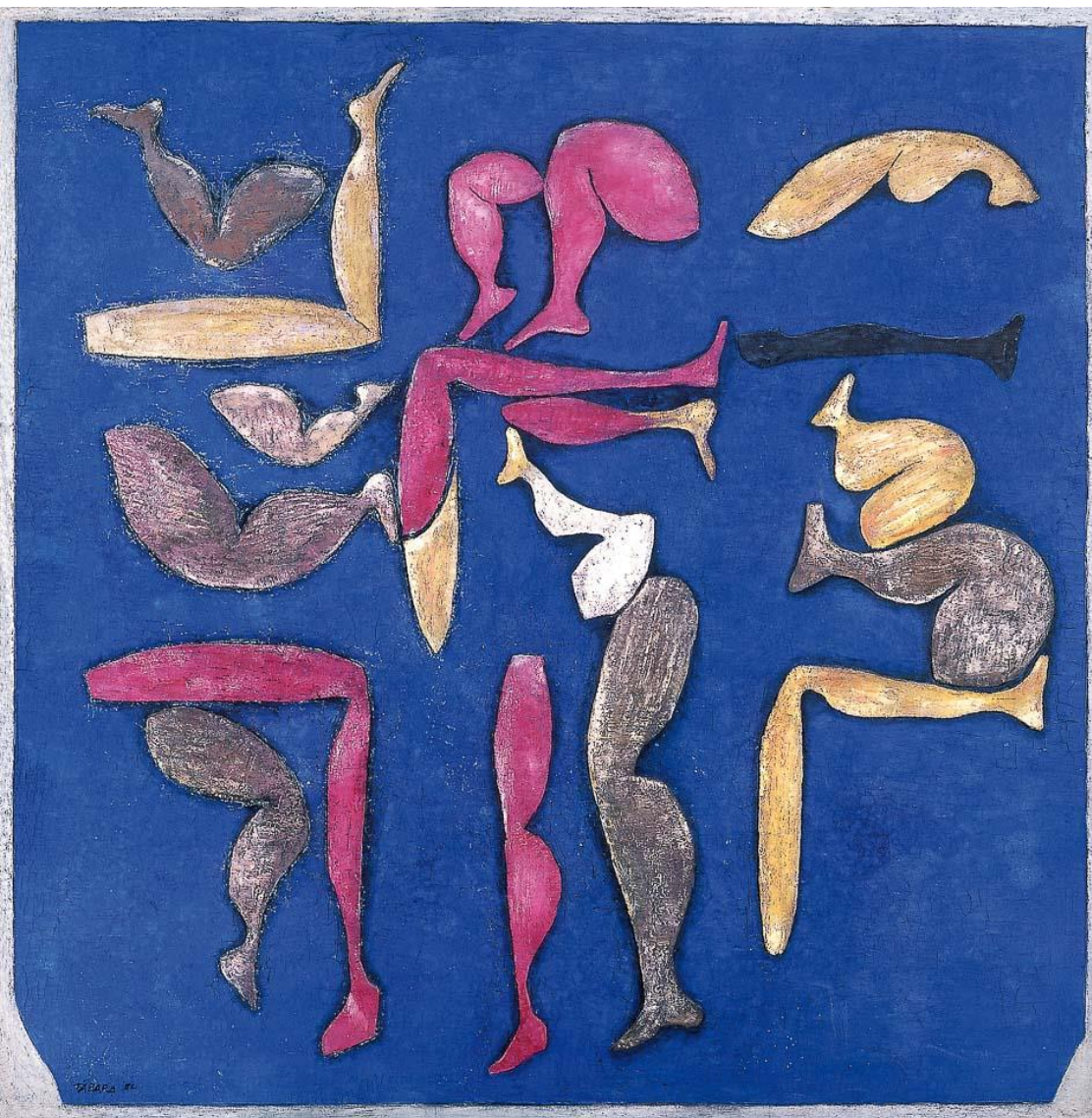
<sup>2</sup> Today, with the use of social networks in electoral campaigns and in subversive projects, this very acute observation by Fidel about ‘conditioned responses’ carries significant weight.

<sup>10</sup> Castro, Speech at the Commemoration of the 60<sup>th</sup> Anniversary of his admission to University of Havana.

<sup>11</sup> Fidel Castro, ‘Without Culture There Is No Freedom Possible’, Key address at the opening ceremony of the 18<sup>th</sup> Havana International Ballet Festival, 19 October 2002, <http://www.fidelcastro.cu/en/fragmento-portada/october-19-2002-0>.

<sup>12</sup> Fidel Castro, ‘Concept of Revolution’, Speech at the mass rally on International Workers’ Day at Revolution Square, 1 May 2000, <http://www.cuba.cu/gobierno/discursos/2000/ing/f010500i.html>.

14



انریکه تابارا (اکوادور)، محاوراتِ بی‌مایگان، ۱۹۸۲.

در سال ۱۹۵۹، رهبر انقلابی کوبا، هایدی سانتاماریا (۱۹۸۰-۱۹۲۳) به مرکزی فرهنگی در قلب هاوانا رفت. انقلابیون می‌خواستند این ساختمان وقف اشاعه و ترویج فرهنگ و هنر امریکای لاتین گردد که القصد به چراغ راهی برای دگرگونی مترقی جهان فرهنگی نیم‌کره مبدل شد. نامش به کاسا د لاس آمهریکاس<sup>۲</sup> تغییر کرد و از شیلی تا مکزیک، قلب تپندهٔ تحولات فرهنگی شد. از در و دیوار این خانه هنر می‌ریزد و در ساختمانی مجاور مخزن عظیمی از مکاتبات و پیش‌نویس‌های مهم‌ترین نویسندگان قرن گذشته نگه‌داری می‌شود. [همان‌طور که می‌بینید] این پرونده به هنر خانه مزین گشته است. آبل پری‌یتو، مدیر فعلی خانه، که این پرونده با سخنان وی گشوده شد، داستان‌نویس، منتقد فرهنگی و وزیر سابق فرهنگ است. وی وظیفه دارد تا تور بحث و مناظرات را در کشور برافروزد و زنده نگه دارد.

۱۶

روشنفکران کوبا در طول دههٔ گذشته درگیر بحث بر سر فرهنگ و استعمارزدایی شده‌اند. از ۱۹۵۹ روند انقلابی کوبا، به قیمتی گزاف توانست استقلال و حاکمیت سیاسی جزیره را به دست آورد و به مقابله و مبارزه با قرن‌ها فقر برخاست تا اقتصاد خود را مستحکم سازد. از آن سال به بعد، تحت رهبری نیروهای انقلابی، کوبا به دنبال ایجاد فرآیندی فرهنگی است تا یازده میلیون نفر را از خفقان فرهنگی، میراث امپریالیسم اسپانیا و ایالات متحده، برهاند. آیا کوبای شش دهه بعد، اینک می‌تواند بگوید از نظر

<sup>۲</sup> به معنی «خانهٔ کشورهای آمریکایی».



فرهنگی استقلال و حاکمیت دارد؟ برآوردها نشان می‌دهند که پاسخ پیچیده است، چراکه محصولات فکری و فرهنگی ایالات متحده هنوز مانند توفندهای سالانه، جزیره را زیر حمله خود دارند.

خانه، به همین منظور سلسله ملاقات‌ها و نشست‌هایی را با موضوع استعمارزدایی ترتیب داده است. در ژوئیه ۲۰۲۲، ویجی پراشاد، سردبیر تری کتیننتال: مؤسسه پژوهش‌های اجتماعی، درباره فعالیت‌های مؤسسه‌اش به ارائه سخنرانی پرداخت که با شرح و بسط، زمینه و منشأ پرونده شماره ۵۶ شد: مارکسیسم و استعمارزدایی.





آنتونیو سهئی (آرژانتین)، بدون عنوان، ۱۹۶۵.

## ده تز در باب مارکسیسم و استعمارزدایی

**تز نخست: پایان تاریخ.** فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و نظام دولت‌های کمونیستی در اروپای شرقی در سال ۱۹۹۱، با بحران قرضه‌ترسناکی در جنوب جهانی موازات داشت، بحرانی که با نکول مکزیک در ۱۹۸۲ آغاز گشته بود. در پس این دو واقعه، یعنی نابودی شوروی و تضعیف طرح جنوب جهانی، هجوم امپریالیسم ایالات متحده و طرح جهانی‌سازی‌اش که در ۱۹۹۰ کلید خورده بود، از پی آمد. این دهه، برای چپ دهه‌ضعف بود و در سنت‌های چپ‌گرایانه و سازماندهی خودماندهی خودمان آشفستگی و سرگشتگی را تجربه کردیم و چندان نتوانستیم آرمان‌هایمان را در جهان پیش بریم. نظریه‌پرداز امپریالیسم ایالات متحده می‌گوید تاریخ پایان پذیرفته و تنها امکان پیش رویمان پیشبرد طرح ایالات متحده است. تسلیم‌شدن رهبران شوروی برای چپ عقوبتی سنگین در پی داشت و نه فقط به تعطیلی بسیاری از احزاب چپ بلکه به تضعیف اعتماد میلیون‌ها نفر به آرمان‌های اندیشه‌مارکسیستی نیز انجامید.

۱۹

**تز دوم: نبرد اندیشه‌ها.** در طول دهه ۱۹۹۰، فیدل کاسترو، رئیس‌جمهور کوبا، از هموطنانش خواست تا در «نبرد اندیشه‌ها» شرکت نمایند. این عبارت وام‌گرفته از اثر کارل مارکس و فردریش انگلس، ایدئولوژی آلمانی (۱۸۴۶) بود.<sup>[۱]</sup> منظور کاسترو این بود که در مقابل موج فزاینده جهان‌بینی نولیبرالی نباید خود را باخت و چندق زد، بلکه باید خیلی راسخ، و مسلح به این واقعیت که نولیبرالیسم هیچ راه‌حلی برای معضلات بنیادین بشری در چنته ندارد، به میدان رفت. به‌عنوان نمونه ۷/۹ میلیارد نفر بر روی سیاره‌ای زندگی می‌کنند که خوراک [تولیدشده در آن] کفاف ۱۵ میلیارد نفر را می‌دهد اما در

همان حال ۳ میلیارد نفر در تنازع‌اند تا چیزی برای خوردن بیابند؛ نولیبرالیسم هیچ پاسخی برای واقعیت سمج و سرسخت گرسنگی ندارد! در واقع نه صنعت خیریه، که فقط و فقط سوسیالیسم است که راه‌حلی برای ارائه در اختیار دارد.<sup>[۲]</sup> نبرد اندیشه‌ها، ارجاعی به این مطلب است که نباید میدان تعریف، پاسخ و رسیدگی به معضلات و پرسش‌های زمانمان را به سرمایه‌داری بسپاریم و ببازیم. در مقابل می‌باید نیروهای سیاسی سوسیالیست به دنبال ارائه راه‌حل‌های بسیار واقع‌بینانه‌تر و قابل‌اتکاتر باشند. کاسترو در صحن عمومی سازمان ملل متحد در ۱۹۷۹ با عواطفی پرشور درباره‌ی آرای مربوط به «حقوق بشر» و «بشریت» به سخنرانی می‌پردازد:

معمول است از حقوق بشر سخن گفته شود اما به همان اندازه اهمیت دارد تا از حقوق بشریت نیز بگوییم. چرا عده‌ای باید پابرنه بگردند تا گروهی بتوانند با خودروهایی مجلل به گلگشت بروند؟ چرا باید عده‌ای ۳۵ سال عمر کنند تا گروهی دیگر بتوانند ۷۰ سال زندگی کنند؟ چرا باید عده‌ای فقیر باشند تا گروهی بتوانند کوهی از ثروت داشته باشند؟ من به نام کودکان این جهان سخن می‌گویم، کودکانی که تکه نانی هم ندارند. من به نام بیمارانی که دارویی ندارند سخن می‌گویم، من به نیابت از تمام آنانی سخن می‌گویم که حق زیستن دارند و این حقشان پایمال شده.<sup>[۳]</sup>

در دهه ۱۹۹۰ که کاسترو به نبرد اندیشه‌ها ارجاع می‌داد، چپ با دو گرایش مرتبط مواجه شد که همچنان در زمان ما مشکلاتی در خصوص جهان‌بینی می‌آفرینند:

۱. پسامارکسیسم. این اندیشه از این مدعا منبعث شد که مارکسیسم بیش از حد بر «کلان‌روایت‌ها» تمرکز دارد (مانند لزوم گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم) درحالی‌که روایات خُرد و گسسته می‌توانند درک دقیق‌تری از جهان ارائه دهند. تنازع طبقه کارگر و دهقانان برای کسب قدرت در مقابل نهادهای دولتی و در جامعه، تنها به‌عنوان یک «کلان‌روایت» خطای دیگر دیده می‌شود، درحالی‌که سیاست‌ورزی‌های خُرد و پراکنده سازمان‌های مردم‌نهاد امکان‌پذیرتر تلقی می‌شد! به نام گذار به فراتر از مارکس، از قدرت عقب نشستند و به ارائه خدمات و سیاست‌ورزی اصلاح‌طلبانه روی آوردند. به‌واقع همان‌گونه که مرحوم ایجاز احمد اشاره کرد، آن دعوی که حقایق ماتریالیسم تاریخی را منکر می‌شود و امکان ساختن سوسیالیسم از مسیری با فراز و نشیب را نادیده می‌گیرد می‌تواند درندگی و زوال سرمایه‌داری را نیز نفی کند و ما را به دوران پیش از مارکس بازگرداند. پسامارکسیسم بازگشت به ایدئالیسم و کمال‌گرایی است.

۲. پسااستعمار. انشعاب‌هایی از چپ شروع کردند به پیش‌کشیدن این استدلال و دعوی که پیامدهای استعمار چنان عظیم بوده است که هیچ تغییری ممکن نیست و لذا تنها پاسخی که پس از استعمار می‌تواند وجود داشته باشد در بازگشت به گذشته است! اینان [در بهترین حالت] با گذشته چنان برخورد کردند که خوسه کارلوس ماریاتگی مارکسیست در ۱۹۲۸ توصیفش کرد: بومی‌گرایی به‌مثابه مقصد و نه به‌عنوان منبع الهام. چندین شاخه از قِبَل نظریه پسااستعمار رویدند. برخی بینش‌هایی اصیل را پیشنهاد می‌دادند که اکثراً تحت تأثیر بهترین متون اندیشمندان میهن‌دوست بودند، اندیشمندانی که به ملل جدید پسااستعماری و سنت‌رهای بخش‌ملی تعلق داشتند (نویسندگانی مانند فرانتس فانون پای ثابت ارجاع بودند). تا ۱۹۹۰ سنت پسااستعماری که سابقاً وقف تغییرات انقلابی در جهان سوم بود، آنک

در هاضمه جریان دانشگاهی «آتلانتیک شمالی» کج و معوج شده بود و برای ناممکنات انقلابی استفاده می‌گشت. یک بخش از این سنت و مکتب جدید در افراطی‌ترین شکل خود، در تباه‌انگاری افریقایی با زتاب می‌یابد که دورنمایی ویران از «مرگ اجتماعی»، بدون امکان هیچ تغییری برای افریقایی‌تباران به دست می‌دهد. مکتب ضداستعماری یا *decolonialidad*، با پذیرش این که امور مختلف انسانی مانند مردم‌سالاری ذیل «ماتریس قدرت» یا «ماتریس مدرنیته» تعریف می‌شوند، خود را در دام اندیشه‌های اروپایی گرفتار کرده است. *decolonialidad* به اروپا و باز به اروپا رجعت می‌کند و ناتوان از ایجاد سنتی است که جای پای در مبارزات جاری ضداستعماری زمانه ما داشته باشد. در این گونه پسااستعمارگرایی، لزوم تغییر به تعلیق درآمده است.

تنها استعمارزدایی راستین، ضد امپریالیسم و ضد سرمایه‌داری است. مادامی که از شرایط تولید اجتماعی که ذهنیت استعماری را بازتولید می‌کنند، استعمارزدایی نکرده باشید، نمی‌توانید از ذهن خود استعمارزدایی کنید. پساامارکسیسم واقعیت تولید اجتماعی و همچنین الزام تولید ثروتی اجتماعی که باید به تملک جمعی درآید را نادیده می‌گیرد. تباه‌انگاری افریقایی با اشاره به نژادپرستی دائمی ادعا می‌کند چنین وظیفه‌ای را نمی‌توان انجام داد. تفکر ضداستعماری از تباه‌انگاری افریقایی فراتر می‌رود اما قادر نیست از پساامارکسیسم فراتر رود و از مشاهده استلزام استعمارزدایی و تولید اجتماعی ناتوان است.

**تر سوم: شکست تخیل.** در بازه ۱۹۹۱ تا اوایل دهه ۲۰۰۰ سنت بسیط مارکسیسم رهایی‌بخش ملّی دچار رکود بود و قادر نبود به شبهات و

تردیدهایی پاسخ دهد که پسامارکسیسم و نظریه‌های پسااستعماری تخم آن را کاشته بودند. این سنت مارکسیستی دیگر آن پشتیبانی نهادی و سازمان‌یافته دوره قبلی را نداشت؛ دورانی که جنبش‌های انقلابی و دولت جهان سوم یکدیگر را یاری می‌کردند، دورانی که حتی نهادهای سازمان ملل هم در پیشبرد بعضی از این آرا تلاش می‌نمودند. ظرفیت‌هایی برای جوانه‌زدن آشکالی از چپ بین‌الملل‌گرا<sup>۲</sup> مانند «مجمع جهانی اجتماعی» (World Social Forum) به وجود آمده‌اند اما به نظر می‌رسد اراده‌ای ندارند تا دربارهٔ نیات جنبش‌های مردمی موضع روشنی ارائه کنند. مثلاً شعار مجمع جهانی اجتماعی این بود: «جهانی دیگر ممکن است»، که عبارتی سست است چراکه آن دنیای دیگر می‌تواند به دست فاشیسم تعریف شود! تمایل اندکی برای پیشبرد یک شعار دقیق و مشخص وجود دارد، شعارهایی مانند «سوسیالیسم ضرورت است».

یکی از بیماری‌های بزرگ تفکر پسامارکسیستی که بیشتر انبار مهمات خود را از اقسامی از آنارشیزم پر می‌کند، اضطراب مطلق از قدرت دولت است. این نوع دعاوی و استدلال‌ها به کسانی تعلق دارد که بخت آن را داشته‌اند تا از واقعیاتی چون گرسنگی و بی‌سوادی رنج نکشند. این‌ها «اقتدارگرایی» در اشکال پراکنده و کوچک سازمان‌های همیاری و خیریه‌ها را نمی‌بینند و نگران «اقتدارگرایی» طرح‌وبرنامه‌های دولتی برای ریشه‌کنی گرسنگی

<sup>۲</sup> در اینجا بین‌الملل‌گرا به‌عنوان برابر نهاد Internationalist آمده است.

در بحث‌های جدی نظری، لازم است میان بین‌الملل‌گرایی یا Internationalism و جهان‌وطنی یا Cosmopolitanism تمایز قائل شویم؛ تمایزی که طبعاً شرح و بسط آن مجال دیگری می‌طلبد و در این مختصر نگنجد.

می‌شوند. این نوعی استدلال تزه‌طلبانه است که در نهایت از هر احتمالی در جهت زدودن واقعیاتی چون گرسنگی و هر نوع تجاوز به کرامت انسانی و به‌روزی‌اش چشم پوشیده و روی خواهد گرداند. در کشورهای فقیرتر، آنجا که سازمان‌های همیاری و خیریه‌ها اثری بس ناچیز بر چالش‌های بزرگ جامعه دارند، نباید به هیچ تضمینی کمتر از تسخیر و به‌دست گرفتن قدرت دولت و به‌کار بستن آن برای ریشه‌کنی بنیادین واقعیاتی که نمود نابرابری و ظلم‌اند، رضایت داد.

پراختن به مسئله سوسیالیسم مستلزم تفحص و توجه دقیق در آن نیروهای سیاسی است که باید یکجا گردشان آورد تا بتوان سیطره هیمنه بورژوازی بر جهان‌بینی را به چالش کشید و دولت را از دستش درآورد. ایجاد خطوط تولید و سرهم‌بندی به‌هم‌پیوسته جهانی که از حدود دهه ۱۹۷۰ آغاز شده بود تحت سازماندهی مجدد توسط جهانی‌سازی نولیبرالی قرار گرفت و تولید صنعتی را در سراسر جهان پاره‌پاره کرد. این زمان بود که آن نیروها طعم شکستی سنگین را چشیدند. این امر به تضعیف اتحادیه‌های کارگری، آن هم در حیاتی‌ترین و مترکم‌ترین بخش‌ها منتج شد و بدین ترتیب امکان استفاده از ملی‌سازی به‌عنوان یک راهبرد در جهت ساختن قدرت کارگری ملغی گشت. کل طبقه کارگر جهانی در وضعیتی سازمان‌نیافته، بدون اتحادیه، با زمان کاری و رفت‌وآمد بسیار زیاد، به‌ناگهان وضعیت خود را متزلزل و بی‌ثبات دید.<sup>[۴]</sup> سازمان بین‌المللی کار از این بخش به‌عنوان بی‌ثبات‌کار یاد می‌کند. نیروهای سازمان‌نیافته طبقه کارگر و دهقانان، بیکاران، یا آنان که

۲۴

---

<sup>4</sup> precarious proletariat = precariat



به‌سختی استخدامی به حساب می‌آیند، تدوین یک نظریه و کسب صلاحیت عملی را، برای مواجهه مستقیم با نیروهای سرمایه، عملاً ناممکن می‌دانند.

جنبش‌های طبقه کارگر و دهقانان هند را می‌توان از جمله مبارزات رشدیابنده دانست، چنان‌که در دهه گذشته شاهد اعتصابات سراسری بوده‌ایم که تا سیصد میلیون کارگر را در سال شامل می‌شود. در بین سال‌های ۲۰۲۰ و ۲۰۲۱، میلیون‌ها کشاورز دست به اعتصاب یک‌ساله زدند و دولت را مجبور کردند تا از قوانین مقاطعه‌کاری تازه‌تصویب به نفع کشاورزی عقب‌نشینی کند. با توجه به تراکم اندک اتحادیه‌ها و مشغول بودن ۹۰ درصد نیروی کار به‌صورت غیررسمی، چگونه بود که جنبش کشاورزان و جنبش اتحادیه کارگری و سندیکایی در این شرایط توانستند دست به چنین کاری بزنند؟<sup>[۵]</sup> این حاصل جنگی است که توسط کارگران غیررسمی، آن هم با پیشگامی زنان کارگر در بخش کار خانگی رهبری شد. در طول دهه گذشته، اتحادیه‌های کارگری مسائل و مشکلات کارگران غیررسمی را محور اصلی کل جنبش خود قرار دادند و البته باز هم زنان کارگر پیشگام بودند. برای قرارداد دائمی، توافق و قرارداد حداقل دستمزد مناسب، برای شأن و منزلت کارگران زن و برای ایجاد وحدتی قدرتمند در میان تمام شاخه‌های مختلف کارگری جنگیدند. نبرد و درگیری اصلی که در هند شاهد آنیم، توسط همین کارگران غیررسمی رهبری می‌شد و حالا مبارز بودنشان ذیل ساختار اتحادیه کارگری هدایت می‌شود. نیمی از نیروی کار جهان را زنان تشکیل می‌دهند، زنانی که مسائل مربوط به خود را وابسته به جنسیت نمی‌بینند، بلکه آن را مسئله‌ای مربوط به همه کارگران می‌دانند که باید همه کارگران برایش بجنگند و پیروز گردند. برخورد با دیگر مسائل و مرزبندی‌های مربوط به شأن کارگران مانند کاست، نژاد، و دیگر تقسیمات اجتماعی نیز همین‌گونه است. وانگهی، اتحادیه‌ها

مسائلی را نیز در محوریت مطالبات خود قرار داده‌اند که خارج از محیط کار، بر زندگی اجتماعی و بهروزی جامعه تأثیر دارند، مانند حق دسترسی به آب، شبکه فاضلاب، آموزش کودکان و فارغ و آزادبودن از هرگونه دیگری‌سازی. این تنازعات «اجتماعی» بخش جدایی‌ناپذیر از زندگی کارگران و دهقانان است. اتحادیه‌ها با ورود به این قلمرو، ریشه خود را با نجات زندگی جمعی گره می‌زنند و بافتار اجتماعی ضروری برای پیشبرد سوسیالیسم را پدید می‌آورند.



آنتونیو مارتورل (پورتوریکو)، صندلی.

**تر چهارم: بازگشت به خاستگاه.** زمانش فرارسیده تا به بهترین سنت مارکسیسم رهایی‌بخش ملی بازگردیم و آن را احیا کنیم. این سنت همواره با مبارزات صدها میلیون کارگر و دهقان، در فقیرترین کشورها گسترش و تعمیق یافته و ریشه در مارکسیسم-لنینیسم دارد و نظریه‌پردازانی چون خوسه کارلوس ماریاتگی، هوشی‌مین، نامبودیریاد، کلاودیو جونز، و فیدل کاسترو در دامن خود داشته است. این سنت، دارای دو جنبه اصلی است:

۱. از مجموع واژه‌های «رهایی‌بخش ملی» مفهوم کلیدی استقلال و حق حاکمیت را می‌توانیم دریابیم. قلمرو هر سرزمین و ملتی باید در مقابل سلطه امپریالیسم دارای استقلال و حاکمیت باشد.
۲. با عزیمت از سنت مارکسیستی نیز به مفهوم کلیدی کرامت و منزلت می‌رسیم. و نبرد در این راه خود مستلزم نبرد با نظام سرکوب دستمزدها، با نظامات کهنه، موروثی، و نکبت‌زای سلسله‌مراتب اجتماعی است (که نژاد و جنسیت و گرایش‌های دگرباشانه را هم در بر می‌گیرد).

**تر پنجم: مارکسیسم «اندکی کش آمده».** مارکسیسم نه دقیقاً یگراست از خود مارکس، بلکه بیشتر از طریق بسط و توسعه بسیار مهمی قدم به عرصه مبارزات ضداستعماری نهاد که ولادیمیر ایلیچ لنین و انترناسیونال کمونیست‌ها در مارکسیسم ایجاد کردند. وقتی فانون می‌گوید مارکسیسم با خارج شدن از زمینه و متن اروپا، «اندکی کش آمد»، منظورش هم کش آمدن است و هم بسط‌یافتن.<sup>[۶]</sup> برای این «اندکی کش آمدن» در میان طیف بزرگی از نیروهای سیاسی می‌توان پنج عنصر و خصیصه را برشمرد:

۱. برای مارکسیست‌های اولیه واضح بود لیبرالیسم، برای گرسنگی و مریض‌احوالی، برای این واقعیات سمج و سرسخت حاصل از زیستن زیر

نظام سرمایه‌داری، برای تعارضات و معضلات بشری راه‌حلی ارائه نخواهد کرد. هیچ دولت سرمایه‌دارانه‌ای، طرحی برای حل این تعارضات را سرلوحه کار خود قرار نداده است، بلکه در مقابل آن‌ها را به صنعت خیریه‌ها واگذار کرده است. طرح‌های دولت سرمایه‌داری، تفکر «حقوق بشر» را به سمتی تجریدی و انتزاعی سوق داده است، درحالی‌که مارکسیست‌ها معتقدند تنها با گذار از این تعارضات است که می‌توان حقوق بشر را در جهان برپا داشت.

۲. شکل تولید صنعتی دوران نوین را می‌توان پیش شرط این گذار و تعالی در نظر آورد چراکه تنها این طریق می‌تواند آن قدر ثروت اجتماعی بیافریند که بتوان به مالکیت جمعی درآوردش. استعمار به نیروهای مولده در دنیای مستعمراتی، اجازه رشد نداد و این‌گونه خلق ثروت اجتماعی کافی برای گذار از این تعارضات در مستعمرات را ناممکن نمود.

۳. طرح سوسیالیستی در مستعمره‌ها جنگیدن علیه استعمار است، و هدف از آن کسب حاکمیت. درعین حال جنگیدن علیه سرمایه‌داری و سلسله‌مراتب اجتماعی آن هم هست و هدف آن، شأن و منزلت. این‌ها همان دو جنبه اصلی مارکسیسم رهایی‌بخش ملی هستند.

۴. از آنجاکه سرمایه‌داری صنعتی در مستعمرات رشدی نداشته است، شمار کارگران صنعتی (پرولتاریا) نیز آن قدر زیاد نیست؛ به همین دلیل دهقانان و کشاورزان باید بخش مهمی از جبهه سوسیالیسم باشند.

۵. این نکته مهم را باید در خاطر داشت که انقلاب‌های سوسیالیستی در مناطق فقیرتر دنیا اتفاق افتاده‌اند نه در جاهای ثروتمندتر که نیروهای مولده رشد بهتری داشته‌اند: روسیه، ویتنام، چین و کوبا را در نظر بیاورید. نیروهای انقلابی در کشورهای فقیرتر وظایف دوگانه‌ای داشتند؛ هم می‌بایست استقلال خود را به دست می‌آوردند و هم می‌بایست دولت چپ‌گرای خود را بنا می‌نهادند تا نیروهای مولده خود را بسازند و اسباب

تولید ثروت را به مالکیت جمعی درآورند. دولت در این کشورها با کنش اجتماعی پدید آمد و پشتیبانی آن را نیز داشت اما مأموریت تاریخی که بر دوش داشت به مراتب پیچیده‌تر از هر آن چیزی بود که مارکسیست‌های نسل اول پیش‌بینی می‌کردند. در این مناطق که نگرش تجربی برای رفتن به سمت ساخت سوسیالیسم پدید آمده بود مارکسیسمی جدید و بی‌حدومرز شکل گرفت. با این حال بسیاری از این تحولات در ساخت سوسیالیسم در سطح نظری شرح و توضیح داده نشد و این بدان معناست که سنت نظری مارکسیسم رهایی‌بخش مائی برای مقابله با حملات پسامارکسیستی و پسااستعماری به آزمون عملی سوسیالیستی در جهان سوم، چندان در دسترس نبود.

۲۹

**تر ششم: تعارضات بشری.** به‌طور مداوم گزارش می‌آید که جهان با چه وضعیت اسفناکی روبه‌روست، از گرسنگی و بی‌سوادی تا آثار فجایع زیست‌محیطی که هر روز بر تواتر [و شدت] آن‌ها افزوده می‌شود. آن ثروت اجتماعی که باید صرف رسیدگی به این تعارضات بشری گردد، در تجارت اسلحه و بهشت‌های مالیاتی حرام می‌شود. برنامه هفده هدف توسعه پایدار سازمان ملل (SDGs) که قرار است به گرسنگی خاتمه دهد و صلح را بگستراند، مستلزم تزریق ۴/۲ تریلیون دلار در سال است اما عملاً مقدار ناچیزی از آن برای رسیدگی به این امور تخصیص داده می‌شود.<sup>[۷]</sup> با تاخت‌وتاز تورم و همه‌گیری پیش‌آمده، حتی مقداری بسیار کمتر برای اهداف توسعه پایدار قابل هزینه خواهد بود. این‌گونه معیار سنجش رفاه و بهروزی انسانی افت نموده، شأن و منزلت و حق حاکمیت هرچه بیشتر از دسترس دور می‌شوند. گرسنگی، این بزرگ‌ترین معضل بشری، دیگر در نظرها نیست که بخواهد ریشه‌کن شود (به‌جز در چین که در سال ۲۰۲۱ فقر مطلق پایان

یافت).<sup>[۸]</sup> تخمین زده می‌شود روزانه سه میلیارد نفر با گرسنگی دست‌به‌گریبان‌اند.<sup>[۹]</sup>

چهارمین هدف توسعه پایدار که ریشه‌کنی بی‌سوادی است را، در مورد زامبیا در نظر آورید. تقریباً ۶۰ درصد از کودکان [منطقه] کمربند مس نمی‌توانند بخوانند.<sup>[۱۰]</sup> این منطقه تولیدکننده بیشترین مس جهان است، محصولی حیاتی و ضروری برای صنایع الکتریکی. والدین این کودکان، مس را به بازار جهانی عرضه می‌دارند اما فرزندانشان از خواندن محروم‌اند. نه پسامارکسیسم و نه پسااستعمار، هیچ‌کدام به واقعیت بی‌سوادی این بچه‌ها یا تصمیم والدینشان برای تحصیل آن‌ها نمی‌پردازند. اما مارکسیسم رهایی‌بخش ملی که ریشه در حق حاکمیت ملی و منزلت دارد به این پرسش‌ها پرداخته و پاسخی هم دارد: از زامبیا می‌خواهد تا تولید مس را تحت اختیار بگیرد و بهره مالکانه بالاتری برای آن مطالبه کند (حق حاکمیت)، و همچنین از طبقه کارگر زامبیا نیز می‌خواهد تا سهم بیشتری از ارزش اضافه را طلب نماید (منزلت). حق حاکمیت و منزلت دو راه رسیدگی به بسیاری از معضلات پیش روی بشر هستند. اما ثروت اجتماعی برای این پیشرفت‌های ابتدایی صرف نمی‌شود بلکه داراییان که قدرت و دست بالاتر را دارند سالانه بیش از دوتریلیون دلار خرج سلاح و نیروهای امنیتی، از ارتش گرفته تا نیروی انتظامی می‌کنند.<sup>[۱۱]</sup>

۳۰

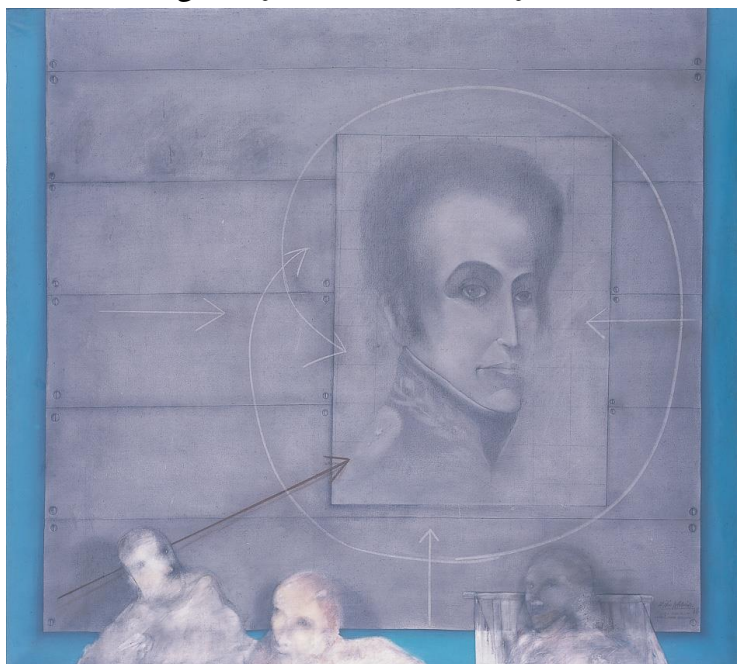
**تر هفتم: عقابیت پدرسالاری و نژادپرستی.** این نکته حائز توجه است که تحت شرایط سرمایه‌دارانه، ساختارهای نژادپرستانه و پدرسالارانه معقول باقی می‌مانند. چرا چنین است؟ مارکس در کاپیتال (۱۸۶۷) به تفصیل به بیان دو شکل برای استخراج ارزش اضافی می‌پردازد و گرایشی از یک شکل

سوم نیز به دست می‌دهد. وی دو شکل نخست، یعنی ارزش اضافی مطلق و ارزش اضافی نسبی را بسیار مفصل توضیح داده و نشان می‌دهد چگونه با سرقت زمان در طول روز کاری، ارزش مطلق از کارگر مزدبگیر استخراج می‌گردد و به همین ترتیب دربارهٔ ارزش اضافی نسبی، بیان می‌کند چگونه با افزایش بهره‌وری، هم زمان مورد نیاز کارگران برای تولید دستمزد خودشان را کوتاه می‌کند و هم مازاد تولیدی‌شان را افزایش می‌دهد. مارکس شکل سوم را نیز پیشنهاد می‌کند و می‌گوید موقعیت‌هایی هست که کارگران حقوقی کمتر از حدود متعارفی دریافت می‌دارند که با هیچ معیار متعارف متمدنانه‌ای در آن مقطع تاریخی قابل پذیرش نیست. او اشاره می‌کند سرمایه‌داران فشار می‌آورند تا «حداقل دستمزدها را پایین‌تر از ارزش نیروی کار نگه دارند». اما از آنجاکه اهمیت داشت تا در تحلیل‌هایش نیروی کار معادل ارزش آن خرید و فروش گردد، بیش از این بحث را جلو نمی‌برد.<sup>[۱۲]</sup>

این ملاحظهٔ سوم که ما آن را استعمار حاد<sup>۵</sup> می‌نامیم در تحلیل ما بی‌اهمیت نیست چراکه در موضوع امپریالیسم محوریت دارد. چگونه می‌توان سرکوب دستمزدها و امتناع از افزایش دستمزدها را توجیه کرد؟ با یک استدلال استعماری! این استدلال می‌گوید در نقاطی از جهان، مردم انتظارات کمتری از زندگی دارند و لذا می‌توان رشد اجتماعی آن‌ها را نادیده گرفت. این استدلال استعماری عیناً برای دزدیدن از دستمزد زنانی که کار خانگی می‌کنند نیز مصداق دارد و با این توجیه که این «وظیفهٔ زنان» است، مقادیر ناچیزی دستمزد می‌گیرند یا اصلاً دستمزدی دریافت نمی‌کنند.<sup>[۱۳]</sup> یک طرح و نقشهٔ سوسیالیستی به دام ساختارهای نژادپرستانه و پدرسالارانه نمی‌افتد

<sup>5</sup> super-exploitation

چراکه از اساس نیازی ندارد تا با توسل به آنها، به سهم سرمایه‌داران از ارزش اضافی بیفزاید. مع‌الوصف این ساختارها قرن‌ها وجود داشته و با سرمایه‌داری تعمیق یافته و چنان عادات و رسوم به وجود آورده که حتی با قانون‌گذاری هم به‌سختی می‌توان آنها را زیر پا گذاشت. از همین رو باید با ساختارهای نژادپرستانه و پدرسالارانه نبردی سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیک صورت گیرد؛ مبارزه‌ای که به اندازه نبرد طبقاتی اهمیت دارد.



۳۲

آلبریو پالاسیوس (ونزوئلا)، دیوار همگانی، ۱۹۷۸



**تر هشتم: نجات زندگی جمعی.** جهانی سازی نولیبرالی بر حس زندگی جمعی غلبه نموده و ناامیدی و درماندگی ناشی از انزوا و فردگرایی را از طریق دو فرآیند مرتبط، تعمیق کرده است:

۱. از طریق تضعیف اتحادیه‌های سندیکایی و کارگری و خشکاندن ریشه اتحادیه‌گرایی یعنی مبارزه در محیط کار. در واقع از طریق تضعیف آن ممکنات سوسیالیستی که به کنش عامه بستگی دارند.
۲. از طریق جایگزینی مفهوم شهروندی با مفهوم مصرف‌کننده. به بیان دیگر انسان‌ها از اساس مصرف‌کننده محصولات و خدمات معرفی می‌شوند و قوه ادراکی-شناختی این انسان را تنها از طریق شهوتش برای چیزهای مختلف می‌توان مرتب داد و گرامی داشت!

فروپاشی اشتراک‌محوری اجتماعی و ظهور مصرف‌گرایی به ناامیدی دامن می‌زند و این ناامیدی خود را در شکل انواع و اقسامی از عقب‌نشستن‌ها و گوشه‌ عزلت‌گزیدن‌ها نشان می‌دهد. به ذکر دو مثال بپردازیم: الف) بریدن و گسست از ارتباطات خانوادگی، خانواده‌هایی که دیگر تاب فشار ناشی از قطع خدمات اجتماعی، بار فزاینده کار خانگی، زمان رفت‌وآمد و روزهای کاری طولانی‌تر را ندارند. ب) حرکت به سوی جماعت‌های مسموم و نزدیک‌شدن به آن‌ها از راه‌هایی مانند اعتقادات مذهبی و بیگانه‌هراسی. هرچند که این راه‌ها فرصتی برای سازماندهی یک زندگی جمعی فراهم می‌آورند، سازمان‌یافتگی آن‌ها نه در جهت پیشرفت بشری که در جهت محدود کردن و کاستن از گستره کنش‌ها و حرکت‌های اجتماعی است.

اما چگونه می‌توان زندگی جمعی را نجات داد؟ آشکال کنش عمومی که در همدلی اجتماعی و نشاط فرهنگی ریشه دارند، پادزهر حیاتی این

تیره‌روزی‌هاست. روزهایی را تصور کنید که کنش عمومی که ریشه در سنت‌های چپ دارد هر هفته و هر ماه، مردمان بیشتری را به سمت فعالیت‌های مشترکی سوق دهد که زندگی جمعی را نجات می‌دهند. «روز کتاب‌های سرخ» شاید نمونه‌ای از این کنش‌ها باشد؛ این رویداد در ۲۱ فوریه سال ۲۰۲۰ توسط اتحادیه ناشران بین‌المللی چپ افتتاح شد. ۲۱ فوریه سالگرد انتشار مانیفست کمونیست به دست مارکس و انگلس در سال ۱۸۴۸ نیز هست. در اولین دور این مناسبت در سال ۲۰۲۰، صدها هزار نفر در سراسر جهان به اماکن عمومی رفتند و به زبان خودشان، از کره‌ای تا اسپانیایی مشغول خواندن مانیفست کمونیست شدند. در سال ۲۰۲۱ به دلیل همه‌گیری، «روز کتاب‌های سرخ» به صورت آنلاین برگزار شد و به‌سختی می‌توان گفت چند نفر در آن شرکت داشتند اما در سال ۲۰۲۲ حدود هفتصد و پنجاه هزار نفر در فعالیت‌های گوناگون مربوط به آن شرکت جستند.

یک نمود روشن و واضح از نجات زندگی جمعی را می‌توان در دوران همه‌گیری مشاهده کرد که اتحادیه‌های کارگری، سازمان‌های زنان، سازمان‌های جوانان و اتحادیه‌های دانشجویی در کرالای هند، در بخش دولتی مشغول شدند تا روشویی بسازند، ماسک بدوزند، آشپزخانه‌های جمعی باز کنند، غذا توزیع کنند و به مقصد برسانند، و به واری‌های خانه به خانه بپردازند تا نیازهای هیچ‌کس از قلم نیفتد.<sup>[۱۴]</sup>

**ترانه‌م: نبرد عواطف.** در دهه ۱۹۹۰، فیدل کاسترو آتش بحثی را حول مفهوم نبرد اندیشه‌ها در انداخت. نبردی طبقاتی در سپهر اندیشه‌ها علیه ابتذال تجردات و تصورات نولیبرالی درباره زندگی انسان. در این دوره، یک عنصر مهم در سخنرانی‌های فیدل صرف چیزی که می‌گوید نیست، بلکه نحوه بیان

آن هم هست. هر کلمه سرشار از شفقت و همدلی انسانی است که به رهایی بشر از جنگال‌های مالکیت، امتیاز و برتری، و قدرت متعهد است. در واقع نبرد اندیشه‌ها، فقط در مورد خود اندیشه‌ها نبود بلکه «نبرد عواطف» نیز بود؛ تلاشی برای تغییر ذائقه عواطف و احساسات، از غرقه حرص و آزتابه همدلی و امید.



اروه تیلما (هاییتی)، رخداد، ۱۹۶۲

یکی از چالش‌های واقعی زمانه ما، استفاده سرمایه‌داری از صنایع فرهنگی، نهادهای آموزشی و مربوط به امور اعتقادی است که از این طریق توجه‌ها را از هرگونه بحث اساسی درباره مشکلات واقعی و یافتن راه‌حل مشترک برای معضلات اجتماعی منحرف می‌کند و به خیال‌پردازی‌های وسواس‌گونه

می‌کشاند. در ۱۹۳۵، فیلسوف مارکسیست، ارنست بلوخ، این کار را که با پاشیدن بذری از خیالات و اوهام، ناممکن بودن واقعیت‌پذیری آن‌ها را پنهان می‌نماید، «فریب تحقق‌پذیری» نامید. بلوخ نوشت منفعت تولید اجتماعی «به‌دست قشر بالایی سرمایه‌داران بزرگ درو می‌شود، سرمایه‌دارانی که رویاهایی مرگ‌اندود را علیه واقعیات پرولتری به‌استخدام می‌گیرند».<sup>[۱۵]</sup> صنعت سرگرمی، فرهنگ پرولتری را در اسید آرزوهای حل می‌کند که در نظام سرمایه‌داری قابل تحقق نیستند. این آمال و آرزوها برای تضعیف هر طرح و نقشه‌ای از سوی طبقه کارگر کفایت می‌کند.

جامعه‌ای که تحت نظام سرمایه‌داری تحلیل رفته باشد، نوعی زندگی اجتماعی را پدید خواهد آورد که مملو از فردگرایی و از خودبیگانگی، ترس و ویرانی، خشم و کین، و رنجش و شکست است. این‌ها عواطفی زشت و مذموم‌اند که صنایع فرهنگی با شعار «تو هم می‌توانی داشته باشی‌اش»، نهادها و بنیادهای آموزشی با شعار «طمع سائق نخستین است» و نوفاشیست‌ها با شعار «از مهاجران، اقلیت‌های جنسیتی و هر کس دیگری که شما و رویاهایتان را انکار می‌کند، نفرت داشته باشید» آن‌ها را سروشکل داده‌اند و ترویج می‌کنند. سلطه این عواطف بر جامعه تقریباً قطعی‌ست و ظهور نوفاشیست‌ها بر همین واقعیت استوار است. احساس تهی‌شدن معانی و مفاهیم چه‌بسا نتیجه جامعه‌ای باشد که از نما و ظاهر کنونی مسیرش را طی کرده است.

از منظر مارکسیستی، نه به فرهنگ به‌عنوان یک امر منفرد و وجه بی‌زمان واقعیت انسانی نگریسته می‌شود و نه عواطف به‌مثابه دنیایی از خود یا خارج از [بستر] تحولات تاریخی فهم می‌شوند. از آنجا که تجربیات انسانی را

شرایط مادی زندگی تعریف می‌کنند، مادامی‌که فقر یکی از وجوه زندگی انسانی باشد، اندیشه‌های بخت و سرنوشت با لختی سر جایشان خواهند ماند. با گذار از فقر، سرنوشت‌گرایی پایگاه اعتقادی سست‌تری خواهد داشت ولی خودبه‌خود از جا کنده نمی‌شود. فرهنگ‌ها مملو از تناقض‌اند و طیفی از عناصر را که از بافت نابرابر اجتماعی بیرون کشیده‌اند، به شکلی نامتساوی گرد هم می‌آورند و بین بازتولید سلسله‌مراتب طبقاتی و عناصر مقاومت در مقابل این سلسله‌مراتب نوسان می‌کنند. جهان‌بینی غالب و مسلط فرهنگ را از طریق بازوان اجرا و اعمال جهان‌بینی اشباع کرده و درست مانند جزر و مد، تجربیات واقعی طبقه کارگر و دهقانان را دستخوش تغییر می‌کند. در هر حال، از طریق مبارزه طبقاتی و تشکل‌های جدید اجتماعی ذیل طرح و نقشه‌های سوسیالیستی است که فرهنگی جدید امکان خلق شدن می‌یابد، نه با آرزوی بی‌عمل.

یادآوری این نکته حائز اهمیت است که در سال‌های اولیه هر یک از فرآیندهای انقلابی — از روسیه در سال ۱۹۱۷ تا کوبا در سال ۱۹۵۹ — شکوفایی فرهنگی مالا مال از احساس نشاط و امید، خلاقیت و آزمایش‌های فراوان بود. همین احساس و ادراک و سرزندگی است که دریچه‌ای به چیزی غیر از احساسات حیوانی طمع و نفرت می‌گشاید.

**تر دهم: شجاعت تصور آینده.** یکی از افسانه‌های دوران پسا شوروی که از رنگ‌ورو هم نمی‌افتد این است که می‌گویند آینده پسا سرمایه‌داری امکان تحقق ندارد. این افسانه را [قشر] اندیشمندان پیرومندان ایالات متحده برای ما سرودند که درکشان از «پایان تاریخ» به تقویت خوانش‌های ارتدکس در زمینه‌هایی مانند اقتصاد و نظریات سیاسی انجامید و از گشودن باب بحث

آزاد دربارهٔ پس‌سرمایه‌داری ممانعت نمود. حتی وقتی این اقتصاد ارتدکس از توضیح بحران‌های متواتر مانند فروپاشی کامل اقتصادی در ۲۰۰۷-۲۰۰۸ عاجز مانده بود، همچنان مشروعیت خود را حفظ کرد! فیلم‌های هالیوود و برنامه‌های تلویزیونی این افسانه‌ها را در دل‌ها جا کردند؛ جایی که فیلم‌هایی با موضوع فجایع و ویران‌شهرها، به‌جای راه دگرگونی و گذار سوسیالیستی، تخریب سیاره را پیشنهاد می‌دهند! تو گویی برای‌شان تصور پایان کرهٔ زمین آسان‌تر از تصور یک جهان سوسیالیستی‌ست!



آنتونیو برنی (آرزانترین)، خوانیتو لاگونا، بدون تاریخ.

در طول فروپاشی اقتصادی، عبارتی در آگاهی عموم نقش بست: «بزرگ‌تر از آن است که زمین بخورد!» این عبارت بر ابدی بودن سرمایه‌داری تأکید دارد و حتی دربارهٔ مخاطرات آن تلاش‌هایی که پایه‌هایش را متزلزل می‌کنند، انذار می‌داد که ناگهان نظام از حرکت بازایستاد! ریاضت‌ها صدای هر که جای پایش سفت نبود را درآوردند. فقدان اعتبارات کمر کسب‌وکارهای خرد را خم کرد. ولی باز با این حال هیچ صحبتی در ابعاد توده‌ای برای گذر از سرمایه‌داری طرح نمی‌شد. انقلاب جهانی در افق‌های نزدیک رویت نمی‌شد. این واقعیت جانبی امیدهای بسیاری را برای گذار از این نظام خفه کرد و نظامی که «بزرگ‌تر از آن بود که زمین بخورد»، دیگر ابدی به نظر می‌رسید. سنت‌های ما علیه تباه‌انگاری می‌ایستند و این دعوی را اقامه می‌نمایند که امید بنیهٔ تمام مداخلات و کنش‌های ما را می‌سازد، از ابتدا تا انتها. اما بنیاد مادی این امید بر چه استوار است؟ این بنیادها در سه سطح قابل فهم هستند:

۱. واقعیت‌هایی چون گرسنگی، بی‌سوادی، بی‌خانمانی و منزلت‌خداشه‌دار شده چیزهایی نیستند که بتوان کتمان یا از چشم پنهان‌شان کرد. نه آن‌ها که از حقوق ابتدایی خود محروم می‌گردند ساکت خواهند ماند و نه بی‌توجهی باعث می‌شود تا [مصائب] شرایط مادی آن‌ها ناپدید گردد. خشم و ویرانی محصول همین انکار است.

۲. پیشرفت‌های عظیم تولید جهانی، چه در صنعت و کشاورزی و چه در بخش خدمات، ما را قادر ساخته تا جهانی را تصور کنیم که از نیازهای ضرور، عبور کرده و درهای آزادی را گشوده است. البته نمی‌توان صرفاً با یک فرمان و تصویب یک قانون به آزادی رسید. رسیدن به آزادی مستلزم

پشت‌سرگذاشتن واقعیت‌های زندگی تحت سرمایه‌داری است. ما برای دهه‌هاست که در جهانی با چنان ظرفیتی زندگی کرده‌ایم.

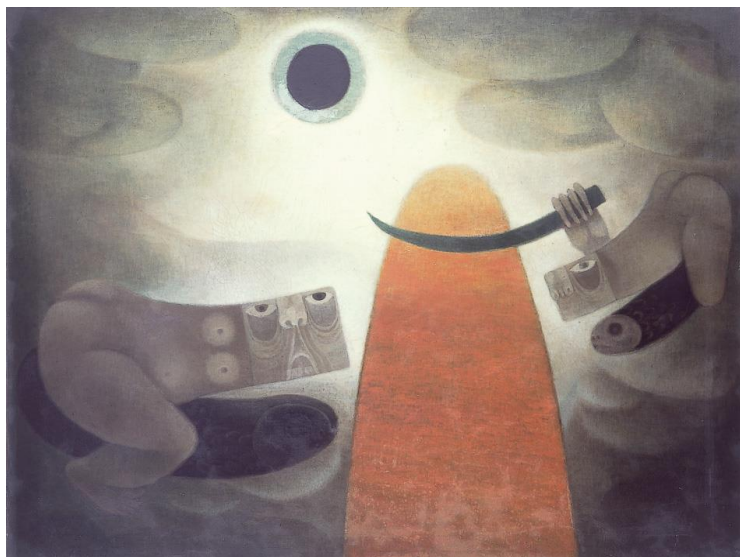
۳. پیشرفت‌های عظیم در تولید جهانی تنها به خاطر پیشرفت علم و فناوری اتفاق نیفتاده‌اند، بلکه قطعاً با اجتماعی‌شدن نیروی کار صورت پذیرفته‌اند. آنچه به نام جهانی‌سازی می‌شناسیم، کل فرآیند را از منظر سرمایه و افزایش بازگشت [سرمایه] در تناسب با مقیاس، فهم می‌کند. آنچه ناهمیده باقی می‌گذارد این است که پیشرفت‌های بزرگ مذکور حاصل آن است که امروز کارگران بر روی تمام اقیانوس‌های جهان با یکدیگر مشغول کارند و اجتماعی‌شدن کار، خود نشان از ادغام طبقه کارگر بین‌المللی دارد. این اجتماعی‌شدن کار، مرزها و محدودیت‌های باریک و خفیان‌آور مالکیت خصوصی [بر اسباب تولید ثروت] را در هم می‌شکند؛ مالکیتی که برای دستاوردهای رقت‌آور خود مانع پیشرفت‌ها می‌شود. همان‌گونه که مارکس پیش‌بینی کرده بود، تقابل و تضاد میان اجتماعی‌شدن کار و مالکیت خصوصی، تنازع بر سر اجتماعی‌کردن مالکیت را تعمیق می‌نماید. این بنیادِ سوسیالیسم نوین است.

۴۰

سرمایه‌داری قبلاً شکست خورده. نمی‌تواند به سؤالات اساسی زمانه ما بپردازد، واقعیات سمجی چون گرسنگی و بی‌سوادی به چهره ما زل زده‌اند. زنده‌بودن کافی نیست. باید بتوان زندگی کرد و شکوفا شد. این روحیه‌ای است که تحولی انقلابی می‌طلبد.







تیلسا سوشیا (پرو)، نقاشی شماره ۱، ۱۹۷۲

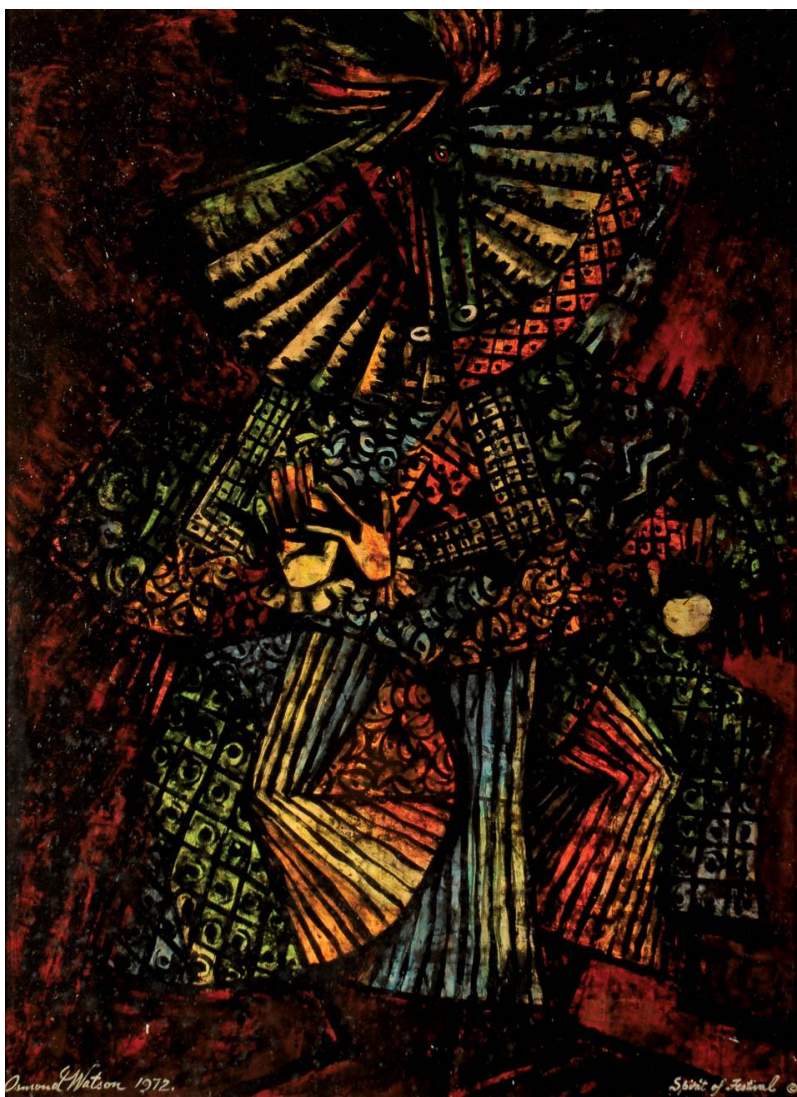
۴۱

ما باید به بازیابی سنت مارکسیسم رهایی‌بخش ملی خود پردازیم و درعین حال باید نظریه مبتنی بر سنت خود را در اقدامات جنبش خود بسط دهیم. ما باید به نظریه‌های هوشی‌مین، فیدل، نامبودیربیاد، و کلاودیا جونز توجه بیشتری نشان دهیم. آن‌ها نه فقط به عمل دست برده‌اند بلکه نظریه‌های نوآورانه‌ای نیز خلق کرده‌اند. این نظریات می‌باید در تناسب با واقعیت معاصر ما آزموده شوند و توسعه یابند. مارکسیسم را نه از درون منابع سنتی که به جای خودشان مفید هستند، بلکه از درون واقعیت زمان حاضر خودمان باید بسازیم. «تحلیل مشخص از شرایط مشخص» که لنین مطرح کرد

نیازمند توجه دقیق به واقعیت‌های عینی، واقعی و تاریخی‌ست. ما نیازمند ارزیابی‌هایی دقیق‌تر از زمانه خود هستیم. به شرح و تفسیری از امپریالیسم معاصر نیاز داریم، امپریالیسمی که تمام قدرت و توان نظامی و سیاسی خود را برای ممانعت از [فهم] ضرورت جهان سوسیالیستی به کار بسته است. این دقیقاً همان کاری‌ست که تری کنتیننتال در دستورکار دارد. ما با بیش از سی نهاد پژوهش اجتماعی همکاری نزدیک داریم و بیش از ۲۰۰ جنبش توده‌ای از طریق «مجمع بین‌المللی مردم»، در جریان کار پژوهش‌های تری کنتیننتال قرار می‌گیرند.

قطعاً قرار نیست سوسیالیسم ناگهان به شکلی جادویی ظاهر شود. باید برایش جنگید. باید آن را ساخت. مبارزات ما عمیق‌تر شده‌اند، ارتباطات اجتماعی ما تنگاتنگ‌تر گشته و فرهنگمان غنا گرفته است. حالا وقت آن است که جبهه‌ای متحد از طبقه کارگر و دهقانان و طبقات هم‌پیمان گرد هم آوریم تا اعتماد به نفس کارگران را افزایش دهیم و به نظریه‌هایمان شفافیت ببخشیم. گردهم آوردن این گروه‌ها نیازمند اتحاد تمام نیروهای مترقی‌چپ است. شکاف‌های ما در این لحظات خطرناک نباید محوریت و مرکزیت پیدا کنند. اتحاد ما ضروری‌ست. بشریت از ما چنین می‌طلبد.





آزمونند واتسن (جامائیکا)، روح جشنواره، ۱۹۷۲

<sup>1</sup> Karl Marx and Friedrich Engels, *The German Ideology* (Moscow: Progress Publishers, 1968), 38.

<sup>2</sup> Food and Agriculture Organisation, *Building a Common Vision for Sustainable Food and Agriculture. Principles and Approaches* (Rome: FAO, 2014); FAO, IFAD, UNICEF, WFP and WHO, *The State of Food Security and Nutrition in the World 2022: Repurposing Food and Agricultural Policies To Make Healthy Diets More Affordable* (Rome: FAO, 2022), vi.

<sup>3</sup> Fidel Castro, Statement at the UN General Assembly, in capacity of NAM President, 12 October 1979, <https://misiones.cubaminrex.cu/en/articulo/fidel-castro-human-rights-statement-un-general-assembly-capacity-nam-president-12-october>.

۴۴

<sup>4</sup> Tricontinental: Institute for Social Research, *In the Ruins of the Present*, working document no. 1, 1 March 2018, <https://thetricontinental.org/working-document-1/>.

<sup>5</sup> Govindan Raveendran and Joann Vanek, 'Informal Workers in India: A Statistical Profile', *Statistical Brief 24* (Women in Informal Employment: Globalising and Organising, August 2020), 1; Tricontinental: Institute for Social Research, *The Farmers' Revolt in India*, dossier 41, 14 June 2021, <https://thetricontinental.org/dossier-41-india-agriculture/>.

<sup>6</sup> Frantz Fanon, *The Wretched of the Earth*, trans. Richard Philcox (New York: Grove Press), 5.

<sup>7</sup> Organisation for Economic Cooperation and Development, 'Global Outlook on Financing for Sustainable Development 2021', 9 November 2020, <https://www.oecd.org/newsroom/covid-19-crisis-threatens-sustainable-development-goals-financing.htm>.

<sup>8</sup> Tricontinental: Institute for Social Research, *Serve the People: The Eradication of Extreme Poverty in China*, 23 July 2021, <https://thetricontinental.org/studies-1-socialist-construction/>.

<sup>2</sup> FAO et al., *The State of Food Security*, vi.

<sup>10</sup> Lusaka Times, 'Over 60% Copperbelt Province Lower Primary Pupils Can't Read and Write – PEO', *Lusaka Times*, 18 January 2018, <https://www.lusakatimes.com/2018/01/27/60-copperbelt-province-lower-primary-pupils-cant-read-write-peo/>.

۴۵

<sup>11</sup> Stockholm International Peace Research Institute, 'World Military Expenditure Passes \$2 Trillion for First Time', *SIPRI*, 25 April 2022, <https://www.sipri.org/media/press-release/2022/world-military-expenditure-passes-2-trillion-first-time>.

<sup>12</sup> Karl Marx, *Capital: A Critique of Political Economy – Volume I*, trans. Ben Fowkes (London: Penguin Books, 2004), 670.

<sup>13</sup> Tricontinental: Institute for Social Research, *Uncovering the Crisis: Care Work in the Time of Coronavirus*, dossier no. 38, 7 March 2021, <https://thetricontinental.org/dossier-38-carework/>.

<sup>14</sup> Tricontinental: Institute for Social Research, *CoronaShock and Socialism*, CoronaShock no. 3, [https://thetricontinental.org/wp-content/uploads/2020/07/20200701\\_Coronashock-3\\_EN\\_Web.pdf](https://thetricontinental.org/wp-content/uploads/2020/07/20200701_Coronashock-3_EN_Web.pdf).

<sup>15</sup> Ernst Bloch, *Heritage of Our Times*, trans. Neville and Stephen Plaice (Berkeley; Los Angeles: University of California Press, 1991), 103.



Attribution-NonCommercial 4.0  
International (CC BY-NC 4.0)



تری کتیننتال: مؤسسه پژوهش‌های اجتماعی می‌کوشد یک پل ارتباطی میان کنشگران سیاسی و اجتماعی از نخله‌های گوناگون بنا کند تا محملی شود برای تفکر نقادانه، و تولید و انتشار محتوای تحلیلی و پژوهشی که در خدمت آرمان‌های رهایی‌بخش مردم در جنوب جهانی‌ست.



خانه آمریکای لاتین از آذرماه ۱۴۰۲ (دسامبر ۲۰۲۳) همکاری خود را به‌عنوان شریک منطقه‌ای تری کتیننتال با همین هدف مشترک آغاز کرده است: ایجاد فضایی برای تبادل نظر و هم‌اندیشی دربارهٔ مسائل جاری، به‌منظور تقریب دیدگاه‌ها و تقویت همبستگی میان تمام کسان و جریان‌هایی که خود را به آرمان‌های رهایی‌بخش پایبند می‌دانند.

مطالب تری کتیننتال فارسی در نشانی زیر منتشر می‌شود:

<http://t.me/TricontinentalFarsi>